



منافع ملی آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه

حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی^۱

با خاتمه جنگ سرد، اکنون می‌توان آسیای مرکزی را به عنوان یک کل در نظر گرفت. روسیه همواره بزرگترین رقیب آمریکا در آسیای مرکزی می‌باشد. در حال حاضر، روسیه ادعای ابرقدرتی جهان را ندارد ولی ظاهراً می‌تواند نقش ابرقدرت منطقه‌ای را داشته باشد. با ایجاد امنیت و ثبات در آسیای مرکزی منافع آمریکا تأمین می‌گردد. همچنان که جمهوری‌های آسیای مرکزی درصدد توسعه اقتصادی، سیاسی خویش بوده و در برقراری روابط تازه در صحنه بین‌المللی سعی دارند، در بسیاری از مشکلات جهانی نیز سهم خواهند بود. مشکلات این فرآیند با صحنه کنونی جهان که در آن ناسیونالیسم خصمانه و تعیین دوباره مرزها یک محیط بی‌نظمی را برای تمام ملل بوجود آورده است، تشدید می‌شود.



ظهور آسیای مرکزی در صحنه جهانی عجیب‌ترین پدیده پایان جنگ سرد بود، منطقه‌ای که تقریباً در غرب ناشناخته بود و حتی در قرن نوزدهم افسانه و گمنام بود؛ حال به صفوف سیاست‌های جهانی پیوسته که در گذشته هرگز نبوده است. با پیدایش کشورهای نوظهور آسیای مرکزی، برخی تحلیل‌گران به ذکر این نکته پرداختند که منطقه آسیای مرکزی حائز اهمیت راهبردی برای غرب است. بنگاه‌های بین‌المللی نفت اعلام نمودند که کویت جدیدی برای استخراج نفت به وجود آمده است. همچنین به موقعیت هسته‌ای یکی از جمهوری‌های بزرگ آسیای مرکزی باید توجه خاص نمود. با توجه به چنین خصوصیتی و ذکر این مسأله که پنج جمهوری قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان

۱. دکتر حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی کارشناس ارشد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی است.



هشت سال است که به استقلال رسیده‌اند ولی هنوز در صدد شناختن منافع ملی راهبردی خود هستند سؤالاتی مطرح می‌گردد که این منافع حول چه محوری است و برخورد غرب بخصوص آمریکا با آنها چگونه خواهد بود؟ آسیای مرکزی حائز چه اهمیت ژئواستراتژیک برای غرب است؟ و در نهایت منافع ملی آمریکا در این منطقه چگونه تعریف و تبیین می‌شود؟

از سوی دیگر، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل فدراسیون روسیه روش‌های متفاوتی در تعریف و تبیین منافع ملی روسیه به وجود آمده است. برخی معتقد بودند که آینده روسیه بی‌شک در دست آمریکا و اروپای غربی است و باید در سیاست خارجی روسیه به‌ویژه با این کشورها مشارکت استراتژیک به‌عمل آید. عده دیگری اعتقاد داشتند که با تمرکز مستقیم بر پیرامون و گسترش نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی سابق، منافع ملی روسیه تأمین خواهد شد. با توجه به نگرش‌های مختلف در بین سیاستمداران روسی (آتلانتیک‌گرا، اوراسیا و نئو اوراسیا) باید بررسی نمود که منافع ملی روسیه در آسیای مرکزی چیست و تا قبل از سال ۲۰۰۰ حول چه محورهایی بوده است؟ آیا منافع ملی روسیه در آسیای مرکزی با منافع ملی آمریکا همسویی داشته یا در تضاد و رقابت قرار گرفته است؟

قبل از شناختن منافع ملی استراتژیک، نخست دولت‌های آسیای مرکزی باید روشن کنند که چه کسانی هستند و ماهیت آنها چیست؟ دولت‌های جدید قبلاً با جهان به‌طور مستقل مواجه نشده بودند، شخصیت ملی آنها چیست؟ آیا آنها غربی هستند و چه برخوردی در طول بیش از یک و نیم قرن با دولت غربی (روسیه) داشته‌اند؟ یا آسیائی هستند و بیشتر به شرق تمایل دارند؟ یا مسلمان هستند و به جنوب و بقیه جهان اسلام تمایل دارند؟ یا ترک هستند و با دولت‌های ترک دیگر به‌ویژه آنکارا در ارتباط هستند؟ این قبیل پرسش‌ها در گذشته ممنوع بودند، اما حال برای ایجاد دولت‌های مستقل جدید ضروری می‌باشند مخصوصاً وقتی که این دولت‌ها در ماهیت چند ملیتی هستند. فقط در صورت جواب دادن به این سؤال‌ها، جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌توانند تصمیم بگیرند که دوست آنها کیست و تهدیدهای امنیت ملی آنها از کجا سرچشمه می‌گیرد. بطور کلی منافع ملی آمریکا در آسیای



مرکزی کاملاً محدود و اساساً از دو ماهیت منفی و مثبت برخوردار است. این منافع را می‌توان به شش دسته مهم زیر تقسیم کرد که چهار مورد آن منفی و دو مورد دیگر مثبت هستند:

۱. بسط سیاست‌های آمریکا در سرتاسر شوروی سابق برای جلوگیری از ظهور دوباره توسعه‌طلبی ایدئولوژیک یا رادیکالی روسیه‌ای که می‌تواند مهیاکننده زمینه بازگشت مجدد جهان به رقابت تسلیحات هسته‌ای شود.
۲. جلوگیری یا کنترل جنگ‌های داخلی؛ ممانعت از فروپاشی کشورهایی که می‌تواند به دولت‌های مجاور سرایت کرده و جهان را در هاله‌ای از ابهام و بی‌نظمی و اغتشاش قرار دهد.
۳. جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای.
۴. جلوگیری از رشد اسلام سیاسی رادیکال ضد غربی در منطقه.
۵. حمایت از رعایت حقوق بشر، دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و حفاظت محیط زیست جهانی.
۶. توانایی آمریکا در داشتن نقش در رشد اقتصادی بخصوص در مورد اکتشاف و استخراج مواد اولیه.

اولویت بسط روابط با روسیه

بالاترین اولویت آمریکا در آسیای مرکزی، روسیه است. این نگرش نه تنها به دلیل رقابت روسیه با آمریکا در مسایل هسته‌ای است؛ بلکه به جهت تأثیر این کشور بر دول مستقل مشترک‌المنافع بخصوص کشورهای آسیای مرکزی است.^۱ در واقع مهمترین خواسته آمریکا

۱. به‌طور کلی سیاست آمریکا در کشورهای مستقل المنافع دارای دو مرحله است. در مرحله اول (۱۹۳-۱۹۹۱) واشنگتن با قبول اینکه جمهوری‌های مستقل شوروی سابق در بسیاری از جهات اقتصادی و نظامی وابسته به روسیه هستند، اجازه داد که آنها در برخی از زمینه‌های راهبردی در فضای پس از شوروی با هم شراکت داشته باشند و تا اندازه‌ای نقش روسیه را به عنوان مهمترین کشور جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به رسمیت شناخت. در دومین مرحله (از پایان سال ۱۹۹۳ تا کنون) با عمیق‌تر شدن بحران در روسیه و به همان میزان در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، این کشورها به مرحله‌ای در جهت تحکیم موقعیت، حفظ استقلال و همچنین تضعیف رابطه با روسیه رسیدند و آمریکا وارد سیاست «مهار جدید» روسیه قدراتبه در فضای پس از شوروی شد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ترنیکف و گلوشنکو، "ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۵، ص ۵۷.



این است که روسیه به شکل یک عضو دموکراتیک و میانه‌روی جامعه بین‌المللی درآید. در این صورت احتمال بازگشت جنگ سرد وجود نخواهد داشت. سیاست‌های آمریکا در شوروی سابق باید به سوی این هدف سوق داده شود.

عملاً این چه معنی می‌دهد؟ آیا به منافع روسیه بیشتر از دیگران در این منطقه ارجحیت داده می‌شود! اصلاً اینطور نیست. بلکه معنی آن این است که آمریکا نیاز دارد که همواره مراقب ماهیت روابط بین روسیه و دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی باشد به‌ویژه وقتی رفاه و زندگی روس‌هایی که هنوز در این جمهوری‌ها زندگی می‌کنند مطرح است. واشنگتن به تأمین حقوق و رفاه روس‌های ساکن در این کشورها توجه ندارد. اما واقعیت این است که سوءاستفاده از روس‌ها در این جمهوری‌ها تنها موضوع مورد توجه در سیاست مسکو می‌باشد و برخی مواقع ملی‌گرایان و توسعه‌طلبان افراطی آن را دلیل موجه برای اعزام نیروهای روسی یا اعمال یک نوع رابطهٔ امپراطوری بر این مناطق می‌دانند. اگر سیاست‌های آینده روسیه مطابق با افراطی‌گری‌های حزب راست یا ایدئولوژی نئولشویک باشد در آن صورت برخورد ایدئولوژیک با غرب زیاد دور نخواهد بود.

واقعیت این است که بیش از ۲۵ میلیون اقلیت روس در خارج از روسیه در جمهوری‌های جدید زندگی می‌کنند.^۱ با توسعه تمایلات ملی‌گرایانه در جمهوری‌ها، روسیه به حمایت از حقوق روس‌ها پرداخت. چنانکه در آیین نظامی روسیه به این کشور حق مداخله نظامی داده شده تا در مواقع مقتضی برای حمایت از منافع ملی خود به اقدام نظامی متوسل شود (دکترین منروثه) مثل تاجیکستان یا دخالت ارتش چهارم روسیه در مولداوی در حمایت از روس‌های ساکن.

در سال ۱۹۹۴، کلینتون پیامی در خصوص محدودیت دکترین نظامی روسیه به کنگره ارسال داشت و به‌طور رسمی اعلام نمود که ارتش روسیه تنها در صورتی می‌تواند مداخله نظامی کند که آن کشور با این عمل موافقت نماید و علاوه بر این با رعایت مقررات حقوق

۱. حدود ۱۰ میلیون نفر از روس‌ها در آسیای مرکزی ساکن هستند که از این تعداد ۶/۱۲ میلیون نفر در قزاقستان، ۱/۶ میلیون نفر در ازبکستان، ۸۸۰ هزار نفر در قرقیزستان، ۳۵۰ هزار نفر در تاجیکستان و ۳۶ هزار نفر در ترکمنستان زندگی می‌کنند.



بین‌الملل همراه باشد. همچنین کاخ سفید تأکید نمود که اگر روسیه برای حل مشکل اتباع خود در خارج نزدیک مداخله نظامی نماید، این امر برای آمریکا غیرقابل قبول خواهد بود و در نهایت سیاست مهار را پیشه خواهد کرد.^۱ روس‌ها باید این واقعیت را بپذیرند که ایام نخبگی آنها در آسیای مرکزی به سر آمده است. درک این موضوع برای روس‌های مهاجر (وکسانی که در آنجا به دنیا آمده‌اند و در ساختن اقتصاد آسیای مرکزی نقش داشته‌اند) که روسیه دیگر کشور آنها نیست بسیار وحشتناک است. حال ملی‌گرایان محلی درصدد گرفتن مسئولیت، قدرت، کار، مسکن و دیگر امتیازات قبلی روس‌ها هستند. خروج زود هنگام روس‌ها به انحاء مختلف تأثیر سوئی در اقتصاد محلی خواهد گذاشت، چرا که روس‌ها دارای مهارت و تجربیات منحصر به فردی در فن‌آوری، مدیریت، صنعت و کشاورزی می‌باشند. اما جریانات ملی‌گرایانه به عامل اقتصاد توجه ندارند و فقط می‌خواهند که روس‌ها کشور آنها را هر چه زودتر ترک کنند. ملی‌گرایان، روس‌های محلی را ستون پنجم روسیه می‌دانند که روزی در خدمت منافع روسیه بکار گرفته خواهند شد و حاکمیت ملی جمهوری را تهدید خواهند کرد. با توجه به چنین دیدگاهی، قزاقستان متشنج‌ترین کشور منطقه است. بیشتر روس‌ها در مقایسه با سایر جمهوری‌ها در این کشور هستند. قزاق‌ها به خاطر این حقیقت که آنها در کشور خودشان اقلیت هستند خیلی نگرانند و تمام تلاش خود را برای اصلاح وضع موجود و به‌دست گرفتن زمام امور انجام می‌دهند. واقعیت این است که امروزه قزاقستان به ریاست جمهوری نورسلطان نظربایف یعنی مقتدرترین رهبر در بین جمهوری‌های شوروی سابق تنها درصدد حل مشکل به‌صورت لحظه‌ای است. پایداری و میانه‌روی کنونی قزاقستان نمی‌تواند دوام داشته باشد. هرگاه برخورد ملی‌گرایانه به‌وقوع بپیوندد مناطق صنعتی شمالی روس‌نشین می‌تواند جدا شده و به روسیه بپیوندد که در این صورت برخورد با ملی‌گرایان قزاق تشدید شده و دیگر جمهوری‌های جنوبی را نیز می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد.^۲ تأثیر این مشکل

1. Beukel, E. *America Approaching the Soviet Successor States: Between Idealism and Realism*, 1995, pp.57 - 60.

2. Susan Clark, "The Central Asian States: Defining Security Priorities and Developing Military Forces". in Michael Mandelbaum, ed., *Central Asia and the World*, (New York: Council on Foreign Relations Press, 1994), pp.1830.



می تواند در منافع آمریکا زیاد باشد. ایالات متحده باید دو حزب و گروههای ذینفوذ را تشویق کند تا دیدگاهی دوازمدت بر این مشکل داشته باشند چراکه چه بهتر و یا بدتر در سالهای آینده ملی گرائی باعث تشنج در این منطقه خواهد شد. گفتگوهای دوستانه دربارهٔ یک دولت دو ملیتی به تنهایی کافی نخواهد بود.

بنابراین، اهداف جهانی آمریکا ایجاب می کند که منافع خود را در جهت تسهیل تحولات صلح جویانه و استمرار بازگشت روس ها به کشورشان معطوف نماید. اما این مسأله نباید طوری باشد که بهانه به دست افراطی ها و یا روسهای توسعه طلب بدهد. اگر چه اجتناب از رویارویی خطرناک بین روس ها و دیگر جمهوری ها برای منافع آمریکا و ثبات جهانی حائز اهمیت است، اما توانائی واقعی آمریکا در جلوگیری از این اتفاق خیلی محدود است. آمریکا نمی تواند پلیس جهان باشد. حضور و نصیحت آمریکا ممکن است بیزارکننده و اجتناب آمیز باشد. همچنین حل این مشکلات تنها مشکل آمریکا نیست. اما واقعاً این موضوع تنها امر بحرانی در این منطقه است حتی اگر نقش آمریکا تنها محدود به حوزه دیپلماتیک باشد آمریکا به نوآوری در تفکر سازنده در مورد راهکارها و سازوکارهایی که بتواند این رویارویی را کاهش دهد نیاز دارد.

کنترل آسیب های جدایی طلبی ملی گرا

رابطهٔ آمریکا با روسیه نتیجهٔ منطقی اجتناب از جنگ داخلی و کنترل خسارت است؛ وقتی که شهروندان روسی درگیر نمی شوند امید کمتری به برانگیختن حس ملی گرایانه در روسیه و تضاد جهانی ایدئولوژیک وجود دارد. علت دیگری ثباتی در آسیای مرکزی، ماهیت مصنوعی مرزهای جمهوری ها می باشد که توسط استالین ترسیم شده و خیلی از ملت ها را بیرون از مرزهای جمهوری های خودشان قرار داده است. بطور اخص، قزاقستان بیشتر از بقیه جمهوری ها از این موضوع رنج می برد، زیرا در طول جنگ جهانی دوم این منطقه به عنوان زندان ملیت ها ایفای نقش می کرد و در زمان استالین اکثر مخالفان و گاهی اوقات ملیت های زیادی به آسیای مرکزی تبعید می شدند همانند تاتارهای کریمه و چین، بطوریکه امروزه قزاقستان بیش از ۱۰۰ ملیت را در مرزهای خود جای داده است.

آیا مرزهای امروزی دولت‌های آسیای مرکزی موافق با حقوق بشر و حقوق شهروندی این همه ملیت مختلف است؟ آیا تکامل ملت - دولت در هر کدام از جمهوری‌ها که صرفاً برای تأمین و ارتقای منافع ملی می‌باشد می‌تواند وسیله‌ای پایدار و ارتقاء دهنده برای تمام شهروندان آن دولت باشد؟ با ارائه شخصیت سرکوب شده این ملی‌گرایی دیرپا، خوش بین بودن دربارهٔ حل این رویارویی‌های ملی، پیچیده و مشکل می‌باشد.

مهمترین درگیری‌های قومی منطقه‌ای عبارتند از اقلیت تاجیک در ازبکستان، و حتی اقلیت بزرگ ازبک در تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان، اقلیت ایغور در قزاقستان، قزاق‌ها در ازبکستان و غیره. بعلاوه تعداد کثیری از دیگر ملیت‌های ساکن قفقاز از قبیل آذری‌ها، ارمنی‌ها و چچنی‌ها، کره‌ای‌ها، آلمانی‌ها و دیگران نقش مهمی در اقتصاد منطقه دارند. حال نوبت ملیت‌های کوچک است که با یکدیگر و روس‌های محلی بر علیه ملیت اسمی که درصدد ایجاد دولت - ملت جدید برای مردم و فرهنگ خود است بپاخیزند. این رویارویی‌ها مبنای بالقوهٔ برخوردهای خونین ملیتی و تلاش گروه‌های کوچک برای جدایی و اعلان خودمختاری محلی یا تعیین مرزها می‌باشند. این قبیل ناآرامی‌ها موجب بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی و ممانعت از سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی می‌شود و در نتیجه وضع اقتصادی وخیم شده و زمینهٔ مناسبی برای فعالیت افراط‌گرایان ایجاد می‌شود.

حرکت‌های ملی جدایی طلبانه محدود به دولت‌های آسیای مرکزی نمی‌شود. ظهور ملی‌گرایی تأثیر عمده‌ای در کشورهای همسایه گذاشته است که می‌توانند نتایج وخیم بین‌المللی را به دنبال داشته باشد. این قضیه بیشتر از همه بر ترکیه تأثیر گذاشته است، کشوری که همواره منافع حیاتی و جهت‌گیری‌هایش به سمت غرب بوده است. امروزه ترکیه در انتظار بسط سیاست‌های پان ترکیسم خویش در پنج دولت جدید ترک (که شامل جمهوری آذربایجان نیز می‌شود) می‌باشد. ترکیه همواره خواسته است که از موقعیت باارزی نسبت به کشورهای دیگر برخوردار باشد بدون اینکه از منافع خود در غرب چشم‌پوشی کند.

چنین تفکری منشعب از تأثیرگذاری همسایه دیگری همچون ایران است که از نظر تاریخی، آسیای مرکزی را جزئی از فرهنگ بزرگ ایرانی و عرصهٔ طبیعی منافعش فرض می‌کند.

افغانستان یک کشور کوچک چند ملیتی با حکمرانی پشتوها نیز با سیاست‌های جدید آسیای مرکزی تهدید می‌شود. اگر پشتوهای افغانستان نخواهند قدرت را همانند گذشته با اقلیت‌های تاجیک و ازبک‌ها تقسیم کنند، تاجیک‌ها و ازبک‌های شمال افغانستان ممکن است جدا شده و یا حتی درصدد اتحاد با جمهوری‌های شمالی باشند. در این صورت تاجیکستان بیشتر از همه نفع خواهد برد. تجزیه افغانستان می‌تواند مشکلات عدیده‌ای برای پاکستان داشته باشد. کشوری که چندملیتی بوده ممکن است پشتوها درصدد اتحاد و تشکیل کشور بزرگ پشتونستان باشند. هند نیز از تجزیه نگران است چرا که درگیری بین هندوها و مسلمانان راه را برای تشکیل یک دولت مسلمان جدید در همان منطقه هموار می‌کند و در شرایط ژئوپلیتیک جدید نفوذ استراتژیک پاکستان تقویت می‌گردد.

چین نیز یقیناً تحت تأثیر قرار خواهد گرفت، همچنان که با سقوط کمونیسم، در این کشور تنش‌هایی رخ داد. تبتی‌ها خیلی وقت است که از توافق جهانی برای داشتن استقلال برخوردارند. ۸ میلیون ترک ایغور در استان سین کیانگ نیز خواهان استقلال هستند با وجود اینکه دولت چین سعی می‌کند با اسکان اجباری چینی‌ها در وطن ایغورها مانع این کار شود. با تشدید درگیری‌های قومی، تجزیه و اتحاد مجدد، کشورهای آسیای مرکزی نمی‌توانند زمام امور را خود بدست گیرند. آنها در وسط آسیا در میان قدرت‌های هسته‌ای همچون روسیه، چین و هند گیر افتاده‌اند. با بروز یا نابودی درگیری‌های جغرافیایی - سیاسی بین این کشورها، اولویت‌های آسیای مرکزی مستقیماً تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. آیا این جمهوری‌ها در مقابل چین، به روسیه به عنوان یک وزنه تعادل سوق پیدا خواهند کرد و یا برعکس؟ اگر رقابت چین و هندوستان دوباره شروع شود عکس‌العمل آن‌ها چه خواهد بود؟ اینها عمده‌ترین پرسش‌ها برای مسایل ژئوپولیتیک قاره آسیا در دهه آینده خواهند بود.

این موضوع هنوز قابل بحث است که آیا تجزیه کشورهای چند قومیتی در امتداد مرزها واقعاً مطلوب است. موضوع مطلوبیت آن نیست بلکه موضوع این است که آیا می‌توان جلوی این چنین روندهایی را گرفت. اگر هزینه تجزیه زیاد است، هزینه جانی و مالی سرکوب این قبیل خواسته‌ها چه قدر بالا خواهد بود؟ حقیقت این است که ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که ملی‌گرایی یکبار دیگر قادر است به‌طور وسیع بعد از تأثیرات وحشتناک جنگ سرد، خود را



بروز دهد. جلوی این قبیل فرآیندها را نمی‌توان گرفت و فقط می‌توان آن‌ها را هدایت کرده و خسارت را محدود کرد.

یکی از مهم‌ترین وظایف جهانی ایالات متحده آمریکا در این دهه این خواهد بود که سعی کند یک رشته روش‌ها و متدهای متغیر برای کنترل خواسته‌های تجزیه‌طلبان ملی‌گرا توسط ملل کوچک و مردمانی که در صدد جامه عمل پوشاندن به خواسته‌های قومی خویش هستند، تدوین کند. چه نوع روش‌ها و توافق‌های ابداعی را می‌توان تدارک دید. قرن آینده ممکن است عصر تشکیل کشورهای کوچک برای تحقق خواسته‌های ملی‌گرایانه باشد. اما مفهوم خودمختاری با درک این واقعیت که تجزیه جوامع ملل مساوی با مرگ اقتصادی و اجتماعی است باید از آن اجتناب نمود. بنابراین منافع آمریکا ایجاب می‌کند که بر تشخیص زودهنگام رویارویی قومی، جنبه‌های احتمالی و راه‌حل‌های ممکن متمرکز شود. در حالی که آمریکا نمی‌تواند این تعهد را به تنهایی بپذیرد اما می‌تواند از تجربیات، شناخت و سنت رهبری خود در رسیدن به یک راه‌حل، تلاش‌های منطقه‌ای را به کمک بگیرد. این فرآیند شامل راهکارهایی خواهد بود که بتواند خواسته‌های اقوام کوچک را که خواهان جدایی طلبی هستند مطرح نماید. روسیه نیز می‌تواند در این تلاش‌ها کمک کند. البته در صورتی که ملت‌های درگیر احساس نکنند که مسکو در صدد بدست آوردن دوباره قدرت امپراطوری قبلی است. تجزیه ملت و تشکیل دولت‌هایی جدید از ویژگی‌های دهه آینده خواهد بود. آسیای مرکزی منطقه‌ای است که می‌تواند منافع آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد.

اجتناب از توسعه هسته‌ای

با فروپاشی شوروی، هر چند تهدیدات ناشی از جنگ هسته‌ای کاهش یافته ولی خطرات ناشی از استفاده تصادفی و کنترل نشده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای به مراتب افزایش یافته است. علاوه بر آن خطرات ناشی از اشاعه مواد رادیواکتیو به محیط زیست چه از سوی زرادخانه‌های هسته‌ای و چه از نیروگاه‌های هسته‌ای مناطق مجاور در جمهوری‌های سابق نیز بیشتر شده است. در پی تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن کنترل ناظر بر این جنگ‌افزارها و همچنین به علت فقدان لوازم ایمنی در بسیاری از راکتورهای اتمی شوروی



بخصوص در قزاقستان، نگرانی‌های عمده‌ای برای غرب به وجود آمده است. بطوری که غرب توجه اساسی و راهبردی خود را بر قزاقستان معطوف نمود.

قزاقستان تنها کشور آسیای مرکزی است که سلاح‌های هسته‌ای مهمی را در خود جای داده است که عبارتند از ۱۰۴ موشک بالستیکی قاره پیما SS-18 و ۴۰ بمب افکن استراتژیک، ۱۰۴۰ کلاهک هسته‌ای و ۳۷۰ کلاهک هسته‌ای که بر موشک‌های هوایی کروز مستقر شده است.^۱ رئیس جمهور نظربایف در ارتباط با حل و فصل این سلاح‌ها خیلی محتاطانه عمل کرده است. با وجود اینکه این سلاح‌ها در کنترل نیروهای روسی می‌باشند، اما نظربایف سعی دارد از موقعیت هسته‌ای قزاقستان به عنوان ابزاری برای توجه و پرستیژ بین‌المللی استفاده کند، به‌رغم اینکه قزاقستان هر نوع تمایلی به داشتن توانایی هسته‌ای مستقل را رد کرده و به پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT)^۲ پیوسته است. نظربایف تأکید دارد که قزاقستان باید در هر بحثی پیرامون حل و فصل سلاح‌هایش گنجانده شود و اینکه در صورت واگذاری این سلاح‌ها باید امنیت این کشور با توجه به موقعیت قزاقستان که در بین قدرت‌های هسته‌ای همسایه چین، روسیه، هند و پاکستان قرار گرفته تضمین گردد. تردید حساب شده نظربایف درباره مقصودش بدون شک قزاقستان را در نقشه ژئواستراتژیک قرار داده و به نفع قزاقستان است. اما منافع آمریکا و روسیه چنین اقتضا می‌کند که قزاقستان دارای توانایی مستقل هسته‌ای نباشد. در این زمینه، روسیه با قزاقستان قراردادی در سال ۱۹۹۳ امضا نموده (پروتکل لیسبن استارت ۱) تا ۵۰ درصد تسلیحات هسته‌ای این کشور را ظرف مدت ۷ سال نابود نماید.^۳ همچنین با دولت آمریکا برای کسب تضمین‌های امنیتی لازم برای غیر اتمی شدن خود به موافقت‌هایی رسیده است. در آوریل ۱۹۹۵، دولت قزاقستان رسماً غیر اتمی

1. Robert Cullen, "Central Asia and the West", in Michael Mandelbaum, *Central Asia and the World*, (New York, 1994), PP. 140-141.

2. Nuclear Non- Proliferation Treaty.

این پیمان از سال ۱۹۶۸ وجود دارد

3. O: Kasenov and K. Abuseitov, *The Future of Nuclear Weapons in the Kazakh Republic's National Security*, (McLean, Va.: Potomac Foundation, 1993). See also John Leping well, "Kazakhstan and Nuclear Weapons", RFE/RL Research Report, 19 February 1993, pp. 59-61.



شدن خود را به سازمان ملل اطلاع داد.^۱

باتوجه به توافق‌های فوق‌الذکر، دولت قزاقستان راه را برای انتقال کمک‌های بیشتر آمریکا باز نمود و از ناتو درخواست نمود تا به توسعه نیروهای نظامی این کشور کمک نماید.^۲

نفع آمریکا در این است که از گسترش سلاح‌های هسته‌ای بکاهد و از کاربرد آن در هر جایی از منطقه جلوگیری نماید و این امر به خاطر پتانسیل آن در درگیری و جایگاه استراتژیک آن در بین نیروهای هسته‌ای دیگر می‌باشد. در اواخر سال ۱۹۹۳، دولت کلیتون مبلغ اولیه ۱۴/۵ میلیون دلار بابت ایجاد سیستم تصویری که نظارت کامل بر تسلیحات هسته‌ای قزاقستان داشته باشد را اختصاص داد. بعید به نظر می‌رسد که نظریات درصد بدست آوردن توانایی هسته‌ای مستقل تحت کنترل دولت قزاقستان باشد و مطمئناً روسیه نیز مخالف این موضوع است. آمریکا و دیگر اعضای شورای امنیت هوشیارانه مراقب گسترش و فروش سلاح‌های هسته‌ای در آسیای مرکزی و دیگر نقاط جهان هستند.

موضوع گسترش تسلیحات، نه تنها سلاح‌های مستقر شده بلکه مواد و فن‌آوری هسته‌ای رانیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. منابع حکومتی آمریکا با تحقیقاتی که انجام داده‌اند معتقدند که قزاقستان فقط به تولید اجزا می‌پردازد و هرگز قادر به ساختن سلاح‌های هسته‌ای نیست.^۳ گاهی مشاهده شده است که برخی از فیزیکدانان و مهندسان هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی سابق از شهروندان جمهوری‌های آسیای مرکزی از جمله قزاقستان و ازبکستان می‌باشند. در این راستا آمریکایی‌ها هراس خاصی از قضیه دارند؛ به طوری که امکان همکاری و بهره‌برداری ایران از متخصصان مذکور را پیش‌بینی می‌نمایند. سیاست بین‌المللی درصد این است که از مهاجرت این افراد و ایجاد هر نوع توانایی هسته‌ای جدید در بین و یا خارج از جمهوری‌های آسیای مرکزی جلوگیری شود. فروش یا حتی دزدی سلاح‌ها یا مواد هسته‌ای از هر کدام از جمهوری‌ها به‌ویژه در هنگام هرج و مرج موضوع دیگری است. اورانیوم غنی شده

1. Kessing's Record of World Events, Vol. 41.

۲. سوزان کلارک، همان منبع، ص ۱۸۲.

3. Robert Cullen, *ibid*, p.141.



تولید شده در تاجیکستان و قزاقستان نیز نباید به سادگی وارد بازارهای جهانی شوند.^۱ به طور کلی، عمده ترین نگرانی غرب در زمینه مسایل هسته‌ای نظامی جمهوری‌های مشترک‌المنافع شوروی سابق از جمله قزاقستان عبارتند از: ۱. گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای ۲. انتشار دانش و فن آوری هسته‌ای و شیمیایی ۳. عدم تمرکز جنگ‌افزارهای هسته‌ای در یک جمهوری ۴. استفاده ناگهانی و غیرمنتظره از این جنگ‌افزارها ۵. اخلال در روند خلع سلاح ۶. بالاخره اینکه آمریکا بیش از همه نگران گسترش بیش از حد سلاح‌های غیراتمی به مناطق بی ثبات جهان از قبیل خاورمیانه است. برای مثال واشنگتن فروش تسلیحات نظامی روسیه را به سوریه و ایران بارها نکوهش کرده است. در این رابطه نمایندگان کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۲ پرداخت کمک‌های همه‌جانبه آمریکا به روسیه را منوط به تعهد آن کشور به جلوگیری از صدور سلاح‌های پیشرفته به ایران کردند.^۳ حساسیت آمریکا نسبت به خرید سلاح‌های کلاسیک طی دیدار مارشال شاپشنیکیف رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) از آمریکا مطرح شد. ژنرال شاپشنیکیف در پاسخ به فشارهای آمریکا قول داد که گام‌هایی برای جلوگیری از ارسال اسلحه به کشورهای دیگر اتخاذ خواهد شد.^۴ از طرفی دیگر آمریکا خود سرمشق خوبی در محدودیت فروش تسلیحات نبوده است و همچنان فروش تسلیحات نظامی در محاسبات آمریکا همانند کشورهای دیگر نقش مهمی دارد پس بحث اینگونه ادامه می‌یابد که کدامیک از کشورهای دریافت‌کننده بیشتر از بقیه مسئول می‌باشند. چشم‌انداز سلاح‌های متعارف غیراتمی در منطقه کم‌رنگ می‌باشد، محرک‌های اقتصادی برای فروش، حداقل به قدرتمندی محرک‌های استراتژیک و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می‌باشند.

1. "An Islamic Bomb?" Near East Report: Washington Weekly on Middle East Policy", Vol. XXXVI, No.20, 18 May 1992, P.1.

۲. حسین علایی، «وضعیت جنگ‌افزارهای هسته‌ای شوروی سابق به دنبال استقرار جمهوری‌ها»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره ۲، ص ۹۶.

3. Nora Bastavy, "Iran Getting Russian Submarine ", Washington Post, 2 October 1992, P. A40.

4. R. Smith and M. Getler, "Commonwealth to Curb Arms Exports to Iran", Washington Post, 4 February 1992, P. A1.



جلوگیری از نفوذ اسلام سیاسی ضد غرب

این موضوع تنها مربوط به آمریکا نمی‌شود بلکه تمامی کشورهای غربی، روسیه و اکثر کشورهای جهان اسلام را در بر می‌گیرد. کشورهای بسیار کمی مایل به ظهور هر نوع حرکت رادیکال می‌باشند که می‌تواند باعث بی‌ثباتی نظم سیاسی بین‌المللی شود. با این وجود آمریکا به اندازه کافی تجهیز نشده است تا جلوی بروز حرکت‌های اسلامی رادیکال را بگیرد. در واقع هر نوع تلاش جدی برای انجام آن اغلب فقط منجر به تشدید مشکل شده است.

از نظر غربی‌ها منافع آمریکا در تضاد با اسلام یا کشورها و جوامع اسلامی نمی‌باشد. نگرانی غرب در مورد حرکت‌های ایدئولوژیک می‌باشد که از ماهیت سیاسی رادیکال برخوردار بوده و درصدد پلورالیزم جهانی یا برافروختن جنگ بین جوامع اسلامی و غیراسلامی هستند، مخصوصاً وقتی که ابزارهای خطرناکی مورد استفاده قرار می‌گیرند. از زمان اضمحلال کمونیسم، اسلام رادیکال تنها حرکت ایدئولوژیک رادیکال در دنیا می‌باشد. لذا مشکل در رادیکالیسم است نه خود اسلام.

اسلام سیاسی رادیکال همانند بسیاری از حرکت‌های ایدئولوژیک رادیکال در شرایط بحرانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بروز می‌نماید و مردم را تحریک می‌کند تا به راهکارهای رادیکال روی آورند. رادیکالیسم اسلامی اغلب از نارضایتی جوامع اسلامی که به هر طریقی در گذشته از امپریالیسم غرب، استعمار یا مداخله ضرر دیده‌اند استفاده می‌کند. اسلام - همانند مسیحیت در گذشته - می‌تواند ابزاری برای این بی‌زاری‌ها، درگیری‌های سیاسی و یا حتی هدف‌های سیاسی در مقابل کشورهای دیگر باشد. در این خصوص، آمریکا نتوانسته کار ویژه‌ای در جهت متوقف کردن ظهور نیروهای اسلامی رادیکال انجام دهد. تنها کار عمده‌ای که آمریکا انجام داده کمک به شناساندن مشکلات ناشی از رادیکالیسم اسلامی و جستجو برای همکاری بین‌المللی در جهت کاهش آن است. کنترل اسلام سیاسی رادیکال در واقع تنها مختص به آسیای مرکزی نیست؛ بلکه منافع آمریکا در دیگر کشورهای مسلمان را نیز تهدید می‌کند.

تحلیل‌گران آمریکایی معتقدند که تنها در صورتی می‌توان از عهده اسلام سیاسی



برآمد که ترتیب ادغام کنترل شده نهائی آن به فرآیند سیاسی داده شود. در این صورت آمریکامجبور خواهد بود، سیاست‌هایی را دنبال کند که رأی مردم را به دنبال داشته باشد و نیاز به توافق با حزب‌های سیاسی خواهد داشت که به تمام ارزش‌های اسلامی پایبند نیستند. فقط در این صورت می‌توان اسلام رادیکال را از نظر سیاسی به کنترل درآورد. وقتی که اسلام رادیکال سیاست‌های داخلی و خارجی یک کشور را تبیین کند، ممکن است تحریم‌های بین‌المللی را به دنبال داشته باشد و این مجازات تا زمانی که رفتار آنها منطبق با هنجارهای بین‌المللی نشده باشد ادامه خواهد داشت.

با این وجود هنوز اکثر رژیم‌های آسیای مرکزی با بازگشت دوباره اجتناب‌ناپذیر اسلام احساس تهدید می‌کنند. بعد از ۷۴ سال سرکوبی جای تعجب نیست که اسلام از تجدید حیات پر قدرتی برخوردار شده باشد و - همانند جاهای دیگر - به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان ملی‌گرایی و یا مخالفت با رژیم‌های بیگانه ایفای نقش کند. این مشکل موقعی وخیم‌تر می‌شود که انجمن‌ها و تشکل‌های اسلامی که از اعتبار و احترام خاصی در نزد مردم برخوردار هستند بخواهند از احساسات ملی‌گرایی استفاده کنند. اسلام غیر رسمی یا حرکت‌های اسلامی این خلاء را پر خواهند کرد و یقیناً مشروعیت و پشتیبانی مردم را جلب می‌کنند و اغلب توانائی این را دارند که خواسته‌های مهمی را بر دولت تحمیل کنند و مشروعیت دولت را تهدید کنند. چنین به نظر می‌رسد که کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه ازبکستان نمی‌خواهند به تشکل‌های اسلامی قدرت و مشروعیت لازم که لازمه توانائی در رقابت است را اعطاء کنند. با وجود اینکه اسلام بیش از گذشته موقعیت مهم و موثرتری در آسیای مرکزی یافته ولی بعید به نظر می‌رسد که تهدید مهمی برای منافع غرب باشد. تشکل‌های مذکور علل مستقیمی برای نارضایتی کشورهای آسیای مرکزی در قبال آمریکا نیستند ولی در عین حال می‌توانند به‌طور غیر مستقیم بیان کنند که آمریکا در گذشته نسبت به جوامع اسلامی بی‌تفاوت بوده و اغلب دشمنان آنها را حمایت کرده است. اختیار و اعمال قوانین اسلامی در داخل نیاز به این ندارد که به فرم ایرانی باشد و ممکن است خیلی متفاوت از فرم‌های پاکستانی یا عربستانی نباشد که هر دو به نوبه خود اسلامی هستند. اسلام ممکن است مشروعیت رژیم‌های آسیای مرکزی را تهدید کند، اما این تاحدودی وظیفه خود رژیم‌ها است که مشروعیت خودشان را در بین شهروندان



تأمین کنند. تنها اگر منطقه گرفتار بحران اقتصادی، هرج و مرج اجتماعی یا یأس عمومی شود و یا در رویارویی مستقیم و ناخوشایند با روسیه و روس‌ها قرار گیرد، اسلام سیاسی فرصت رسیدن به قدرت جامع را خواهد داشت.

بنابراین منافع آمریکا ایجاب می‌کند که از طریق راههایی به ایجاد فضای مناسب در منطقه کمک کند که در جلوگیری از ظهور حرکت‌های اسلامی رادیکال مؤثر باشند. اساساً آمریکا تأثیر یا کنترل ناچیزی بر این فرآیند دارد، اما هدف برای غرب کم اهمیت نیست و به‌عنوان بخشی از منافع ملی، نیاز به مراقبت جدی دارد.

ظهور حکومت‌های دموکراتیک

پس از فروپاشی شوروی، خلاء ایدئولوژیک در منطقه بوجود آمد که موجبات مداخله کشورهای خارجی مانند ترکیه، افغانستان، پاکستان، آمریکا و چین را فراهم نمود. با سفر جیمز بیکر به آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۲، آمریکا به دنبال ارائه الگوی جدیدی که جایگزین کمونیسم گردد، بود. از طرف دیگر، جمهوری‌های جدید هم لزوماً به دنبال انتخاب بین دو الگوی تئوکراتیک و سکولار دموکرات^۱ بودند که تحت رهنمودهای آمریکا شق دوم را انتخاب نمودند. بخش وسیعی از منافع آمریکا شامل همکاری با حکومت‌های دموکراتیک^۲ می‌شود که به حقوق بشر احترام می‌گذارند، اجازه گفتگوی سیاسی را می‌دهند، اقتصاد بازار آزاد دارند و به مسایل جهانی اهمیت قائل می‌شوند. البته آنها صرفاً به این دلیل که ایده‌آل‌های خوبی هستند مطلوب نمی‌باشند بلکه به این جهت است که آنها به‌عنوان ابزارها و سازوکارهای مهم در جهت استقرار یک جامعه سالم، استوار و پیشرفته در طول زمان تلقی می‌شوند. اگر حقوق اولیه انسان‌ها مدنظر قرار نگیرد برخی مناطق ممکن است نسبت به

۱. محمدکاظم سجاده‌پور، «نگرش‌های موجود در غرب درباره رفتار ایران با جمهوری‌های شوروی سابق»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۱، صص ۱۰۵-۱۰۴.

۲. توسعه و گسترش فضای دموکراسی که تحت عنوان حمایت از کشورهای تازه استقلال یافته مورد بررسی قرار می‌گیرد، در واقع به منظور تأمین منافع ملی آمریکا در قلمرو شوروی سابق صورت می‌گیرد. این نگرش تحت عنوان "راهبرد توسعه" برای نخستین بار توسط الیک معاون سابق رئیس‌جمهور آمریکا در امور امنیت ملی در سپتامبر ۱۹۹۳ ارائه شد. نگاه کنید به الیک، "راهبرد جدید آمریکا: از مهار تا توسعه"، صص ۳۸-۲۹.



درگیری‌های قومی مستعد باشند همانند آسیای مرکزی.

سیاست ایالات متحده توجه به ظهور حکومت‌های جدید در منطقه و همچنین تشویق تأمین دموکراسی، حقوق بشر و خصوصی سازی بخش عمده‌ای از اقتصاد ملی می‌باشد. بدون شک واشنگتن درک می‌نماید که به این اهداف نمی‌توان به‌طور همزمان دست یافت. موضوعات به‌ظاهر ساده‌ای همچون دموکراسی بسیار پیچیده می‌شود در حالتی که منافع ملی دو کشور در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند و وقتی که همانند قزاقستان، قزاق‌ها احساس می‌کنند که به‌طور کامل تصدی امور کشورشان را در دست ندارند. این چنین مشکلاتی در مورد خصوصی سازی نیز صدق می‌کند که اغلب پیچیده و بی‌ثبات است مخصوصاً وقتی که برندگان و بازندگان این فرآیند از یک ملت به‌ویژه روس‌ها یا ملیت اسمی (منظور از ملیت اسمی، ملیتی است که کشور به نام ملت آنها است) می‌باشند.

در نهایت یکی دیگر از منافع آمریکا این است که به جمهوری‌های سابق شوروی کمک کند تا آلودگی‌های وحشتناک محیط‌زیست که محصول ۷۴ سال سلطه کمونیسم بوده را رفع نمایند. عمق و ابعاد این فاجعه به آرامی بروز می‌نماید. آسیای مرکزی به نوبه خود خیلی از این آلودگی‌ها زیان دیده است که عمده آنها عبارتند از: نابودی دریاچه آرال و ایجاد زمین‌های شور، استفاده زیاد از حشره‌کش‌ها و کودهای شیمیایی که باعث آلودگی زمین‌های کشاورزی، بستر آب و بخش عمده‌ای از جمعیت شده و صنایع آلاینده و مولد آلودگی هوا. حل این معضلات به زمان زیادی نیازمند است. بقیه مشکلات از قبیل راکتورهای هسته‌ای ناسالم کمتر در آسیای مرکزی چشمگیر هستند اما جنبه جهانی به خود گرفته‌اند. سیاست آمریکا برای جذب این کشورها تلاش در جهت حل مشکلات زیست محیطی خواهد بود.

به‌طور کلی همکاری سیاسی آمریکا با جمهوری‌های آسیای مرکزی به اندازه‌ای خواهد بود که حکومت‌های جدید آسیای مرکزی به‌سوی اصلاحات در تمام زمینه‌های اجتماعی حرکت کنند. همچنین واشنگتن باید مراقب جستجوی واقع‌گرایانه برای پایداری خودش باشد. وقتی که پایداری تحمیلی بوده و به قیمت اصلاحات اجباری اجتماعی و سیاسی باشد آن پایداری واقعی نخواهد بود بلکه تنها سرکوب مشکلاتی است که حتی می‌توانند شدیدتر از قبل بروز نمایند.

منافع آمریکا در بهبود وضعیت اقتصادی آسیای مرکزی

جمهوری‌های آسیای مرکزی دارای منابعی هستند که آنها را قادر می‌سازد تا وارد صحنه جهانی شوند و دارای چشم‌انداز اقتصادی کارآمدی باشند. با وجود این که اکثر تولیدات صنعتی منطقه از کیفیت نامطلوبی برخوردارند اما منابع و مواد اولیه کشورهای آسیای مرکزی بسیار امیدوارکننده هستند. تقریباً تمام جمهوری‌ها دارای نفت، گاز، طلا، فلزات باارزش، محصولات کشاورزی یا منابع آبی - برقی قدرتمندی هستند. سرمایه‌گذاران آمریکا بدون شک می‌خواهند به این ذخایر به‌عنوان محل سرمایه‌گذاری نظر بیفکنند، اما هیچکدام از این ذخایر برای اقتصاد آمریکا با اقتصاد جهانی حیاتی نمی‌باشند.

برقراری صلح و ثبات در منطقه با شرکت دیگر کشورهای منطقه در جهت توسعه منابع طبیعی و صادراتشان برای ایالات متحده مفید خواهد بود به‌ویژه هنگامی که احداث خط لوله در مناطق ناپایدار سیاسی در بین باشد. همچنین برای اولین بار، مردم این منطقه اختیار منابع خود را در دست دارند. ایالات متحده به تشویق ایجاد بازارهای آزاد و گسترده ادامه خواهد داد. نشانه‌های مثبتی درخصوص ایجاد نهادهای منطقه‌ای مشترک توسط کشورهای منطقه دیده می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از: جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS)، سازمان کشورهای حوزه دریای سیاه، سازمان دول ساحلی دریای خزر، بسط سازمان همکاری‌های اقتصادی اکو (Eco) که قبلاً شامل ترکیه، ایران، پاکستان بوده و اکنون شامل کشورهای جدید آسیای مرکزی و افغانستان و جمهوری آذربایجان نیز می‌شود، اتحادیه همکاری اقتصادی آسیای مرکزی و غیره. هنوز مشخص نیست کدام یک از این نهادها کارآمدتر خواهد بود و سیاست‌ها و رقابت‌های زیادی در این فرآیند دخیل خواهند بود. اما ایجاد بازارهای منطقه‌ای گسترده به جای بازارهای محدود برای آمریکا بیشتر فایده خواهد داشت.

روسیه با تأکید بر دیدگاه اوراسیایی هنوز هم به دنبال احیای منافع تاریخی خود در آسیای مرکزی است. منافع ملی روسیه شامل بهره‌برداری از منابع و ذخایر زیرزمینی آسیای مرکزی، حفظ و حمایت از حقوق ۱۰ میلیون اقلیت روسی تبار، محصور نمودن افراط‌گرایی اسلامی، کنترل تسلیحات هسته‌ای قزاقستان و تجدید همگرایی سیاسی - استراتژیک و

اقتصادی در منطقه است. روسیه به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی، توانایی جلوگیری از روندهای در حال شکل‌گیری در آسیای مرکزی را ندارد و تنها راه باقی‌مانده برای تضمین نقش آینده آن کشور، کنترل راههای انتقال منابع انرژی این کشورها و توسعه روابط با دولت‌های آسیای مرکزی بدون مخالفت با جهت‌گیری جدید سیاسی - اقتصادی این کشورهاست.

منافع ملی روسیه در آسیای مرکزی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی به ۳ دوره زمانی تقسیم می‌شود:

در دوره اول (۱۹۹۱-۹۲) به دلیل سردرگمی ناشی از فروپاشی و رقابت بین نیروهای محافظه‌کار (دوما) و اصلاح‌طلب (ریاست جمهوری) روسیه نتوانست یک سیاست خارجی مشخص و واقع‌بینانه‌ای را در منطقه آسیای مرکزی پایه‌ریزی نماید. در این دوره نه تنها حکومت روسیه بلکه آندره گوزیروف، وزیر امور خارجه، هم موفق به تنظیم سیاست واحدی در این منطقه نبود زیرا مسأله اساسی برای سیاستمداران روسی توسعه روابط با غرب بود.

با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، روسیه درگیر تهدیدات جدیدی شده بود که امنیت آن را به مخاطره می‌انداخت. هراس از زدوخوردهای نظامی محتمل بین کشورهای تازه به استقلال رسیده^۱، منجر به نوشتن پیش‌نویس دکترین نظامی روسیه در مه ۱۹۹۲ شد. چنین زدوخوردهایی به منزله تهدیدی برای امنیت روسیه و ثبات داخلی این کشور محسوب گردید. جنگ داخلی تاجیکستان که در بهار ۹۲ به اوج خود رسیده بود روس‌ها را متوجه خطر تهدید بنیادگرایی نمود. در همین سال با به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در تاجیکستان خطر ائتلاف دول تاجیکستان و افغانستان (دولت ربانی) به وجود آمده بود. همچنین خطر ایجاد یک اتحادیه سیاسی اسلامی در مرزهای جنوبی شوروی سابق که از پاکستان شروع و به آسیای مرکزی و ترکیه ختم می‌گردید وجود داشت.^۲ با توسعه بنیادگرایی در منطقه، ویلیام

1. Boris Z. Rumer, *The Potential for Political Instability and Regional conflicts*, (Indianapolis: Indiana University press, 1994), pp.89-105.

۲. روزنامه ای‌وی‌سیا نوشت که حکومت‌های آسیای مرکزی و لقمه‌های خوشمزه‌ای، برای بنیادگرایان اسلامی



مالی و امین صیکل دو تحلیلگر خارجی چنین تحلیل نمودند: «حکومت یلتسین احساس خطر کرده که روسیه نفوذ خودش را به نفع دول دیگر از دست بدهد، لذا دیگر قادر به اعمال مکانیسم کنترل دول مذکور همچون زمان سابق نیست و این تهدید جدی بر علیه امنیت ملی روسیه و تمامیت ارضی آن است»^۱. بنابراین زمامداران روسی مصمم شدند تا از ورود بازیگران اسلامی به منطقه و تشکیل فدراسیون اسلامی جلوگیری نمایند.

رهبان جمهوری‌های آسیای مرکزی هم به خطر بنیادگرایی اسلامی که از داخل یا مرزهای خارج از کشور هدایت می‌شد اشاره نمودند^۲ و روسیه را تحت فشار قرار دادند که با قضیه فعال‌تر برخورد کند و تقاضای سیستم امنیت دستجمعی را نمودند. در این خصوص، رئیس‌جمهور عسگر آقایف اظهار کرد که جوهره اورآسیا به روسیه متصل شده و اگر روسیه قدرت جهانی را از دست بدهد، تأثیرات دردناک آن بر قرقیزستان هم خواهد بود لذا ما باید به احیای مجدد روسیه کمک نماییم.^۳

از سوی دیگر، کوچ گسترده اقلیت روسی از جمهوری‌های آسیای مرکزی به این کشور می‌تواند بار مشکلات روسیه را افزایش دهد. لذا دکتربین سیاست خارجی مسکو بر این استوار است که از ده میلیون اقلیت روسی حمایت نماید و در صورتی که زندگی و رفاه آنها مورد تهدید قرار گیرد در منطقه مداخله نظامی کند. با گسترش جنگ داخلی تاجیکستان و احتمال بسط آن به سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی، روسیه احساس خطر نمود، به‌طوری که حکومت یلتسین نگران زندگی ۳۵۰ هزار نفر اقلیت روسی در تاجیکستان شد. گزارش‌های واصله حاکی از آن بود که تا اواخر سال ۱۹۹۲، حداقل صد هزار نفر و در سال بعد از آن بیش از دویست هزار نفر اقلیت موجود به روسیه کوچ نمودند و با مشکل اسکان و استخدام روبه‌رو

هستند. ایزوستیا، ۱۸ فوریه ۱۹۹۲.

1. Willam Maley and Amin Saikal, *Russia in Search of its Future*, (New York: Cambridge University press, 1995), pp.142-157.

۲. اسلام‌کریم اف مکرراً در تابستان ۱۹۹۲ اعلام خطر نموده بود که این کشور به واسطه بنیادگرایان اسلامی تاجیکستان یا افغانستان تهدید شده است. نگاه کنید به:

Beas Brown, «Tadjikistan: The Fall of Nabiev», *RFE/RL Research Report*, 25 September 1992, p.14.

3. Interfax, 15 July 1992, in FBIS - Sov - 92- 138, 17 July 1992, p.59.



شدند. همین مسأله موجب شد تا مسکو اهمیت خاصی به سیستم امنیت دستجمعی بدهد و از این سیستم در جهت حفاظت از زندگی اقلیت روسی استفاده کند، چنانچه در تاجیکستان این کار را انجام داد. علاوه براین، روسیه توانست از نیروهای نظامی سایر جمهوری‌های دیگر در این خصوص بهره‌مند شود تا منطقه به طرف ثبات گام بردارد.

همچنین، روسیه با کشورهای جدیدی هم‌مرز شده بود که امکان خطر اشاعه مواد مخدر، عبور غیرقانونی قاچاقچیان و ... وجود داشت. بنابراین آسیای مرکزی دوباره به دلایل امنیتی برای مسکو اهمیت خاصی یافت تا نسبت بدان سیاست منسجم‌تری اتخاذ کند.

دومین دوره سیاست‌گذاری روسیه در آسیای مرکزی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ می‌باشد که از آن می‌توان به عنوان «خارج نزدیک» یاد کرد. در این دوره، روسیه نگران از دست رفتن نفوذ خود در منطقه در مقابل قدرت‌های فرامنطقه‌ای بود؛ به طوری که کوزیروف تأکید نمود که این خلاء قدرت باید هرچند سریعتر پُر شود. نگرانی مذکور موجب توافق جدیدی بین سیاستمداران روسی در برخورد با مسایل منطقه برای جلوگیری از نفوذ دیگران در حیات خلوت این کشور شد. در این راستا، روسیه یک بار دیگر متوسل به نگرش سنتی خویش یعنی نگرش استراتژیک شد که مبتنی بر دستیابی مجدد قدرت و تسلط بر قلمروهای سابق است. در این نگرش احیای امپراتوری با استفاده از کلیه امکانات سیاسی - اقتصادی و حتی نظامی مطرح شد و سیاستمداران معتقد به این دیدگاه می‌پنداشتند که روسیه هنوز صاحب منافع ویژه‌ای در آسیای مرکزی است و باید به‌طور فعال در منطقه حضور یابد و آن را از تأثیرگذاری عوامل خارجی برحذر دارد. نقطه مقابل نگرش اوراسیایی، دیدگاه اورآتلانتیک‌گرایی بود که احیای امپراتوری را براساس تقابل و تضاد با هنجارهای دموکراتیک غربی مردود می‌دانست. طرفداران دیدگاه مذکور اعتقاد داشتند که سیاست خارجی روسیه باید به‌دنبال توسعه رابطه با غرب باشد و خودش را درگیر مشکلات دیگر جمهوری‌ها بخصوص آسیای مرکزی ننماید. آنها از ایجاد یک اتحادیهٔ اسلاوی در غیاب جمهوری‌های آسیای مرکزی حمایت می‌کردند ولی دلایل آنها کافی و قانع‌کننده نبود و لذا در اوایل ۱۹۹۳ شکست خوردند. یلتسین در یک چرخش سیاسی از دیدگاه اورآتلانتیک‌گرایی به گرایش اوراسیایی چنین گفت که وقت آن رسیده که حرکت خویش را به طرف بخش شرقی آغاز کنیم. متعاقباً وزیر امور خارجه روسیه



هم به حمایت از نظریه «خارج نزدیک» پرداخت و آن را به پنج دلیل ذیل مهم دانست:

۱. استراتژی روسیه براساس حفظ تمامیت ارضی فدراسیون روسیه است و هرگونه زدوخورد و کشمکش در مرزهای اطراف می تواند به عنوان تهدیدی بر علیه آن قلمداد گردد. لذا روسیه موظف است که از این درگیری ها جلوگیری نماید.

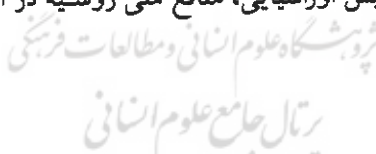
۲. هدف روسیه، تشکیل یک کمربند دفاعی حول خطوط مرزی همسایگان خوب است.

۳. مسکو خودش را به عنوان کفیل مشروع قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق و ضامن ثبات سیاسی و نظامی منطقه معرفی می نماید. این مستلزم آن است که روسیه مسئولیت های ویژه امنیتی از قبیل رهبری منطقه ای در جهت حل و فصل نزاعهای موجود، ارسال نیروهای حافظ صلح و تأمین امنیت در مرزهای اوراسیای پس از شوروی را به عهده بگیرد.

۴. مسکو از حقوق اقلیت های روسی و جمعیت های روسی زبانی که در خارج نزدیک زندگی می کنند دفاع خواهد کرد.

۵. روسیه تلاش می کند تا انسجام بیشتری در تشکیلات جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع به وجود آید تا در آینده به یک سازمان مؤثرتری در جهت حفظ منافع روسیه تبدیل شود.^۱

به طور کلی با غلبه گرایش اوراسیایی، منافع ملی روسیه در آسیای مرکزی چنین تبیین می گردد:



۱. بهره برداری از منابع و ذخایر زمینی آسیای مرکزی

برخی سیاستمداران روسی هنوز همانند زینویف^۲ می پندارند که روسیه کمافی السابق

۱. نگاه کنید به تز دکترای حبیب الله ابرالحسن شیرازی:

H.A. Shirazi, *The Dynamics of Political stability in post- Soviet Tajikistan*, (Sydney: Sydney University, 1997), pp.

۲. زینویف در نطق معروفش چنین می گوید: ما نمی توانیم از نفت آذربایجان و پنبه ترکستان براحثی بگذریم. از این منابع که مورد نیاز ما هستند باید استفاده کرد ولی نه به شکلی که تزارهای استثمارگر بهره برداری می نمودند بلکه به عنوان برادر بزرگتری که مشعل تمدن را در دست دارد و آنها را رهبری و هدایت می نماید. نگاه کنید به:

William Fierman, *Soviet Central Asia: The Failed Transformation*, (Boulder: Westview Press,



به ذخایر زیرزمینی آسیای مرکزی و قفقاز نیازمند است و در این خصوص باید حداکثر منافع را به خود اختصاص دهد. روسیه هنوز وابسته به صدور نفت و مواد خام است و در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز بهای آن همچنان کمتر از بازارهای جهانی است. از طرف دیگر، کالاهای روسی در بازارهای جهانی با مشکل رقابت با توجه به کیفیت نازل خود روبرو هستند و مسکو می‌تواند با تبدیل مواد خام این مناطق به کالاهای مورد نیازشان، آنها را مصرف‌کننده محصولات روسی و وابسته به اقتصاد خود نگه دارد. در گذشته، این سیاست طوری ترسیم شده بود که هم روسیه و هم جمهوری‌های مذکور ذینفع می‌شدند و اکنون چنین سیاستی می‌تواند به‌عنوان همکاری‌های متقابل اقتصادی بین دو کشور مطرح گردد که طرفین سود خواهند برد.

۲. حفظ و حمایت از حقوق ۱۰ میلیون روس ساکن در آسیای مرکزی

با شعله‌ور شدن جنگ‌های داخلی - برای نمونه در تاجیکستان - اقلیت‌های روسی کوچ نمودند و بار مشکلات روسیه افزایش یافت. علاوه بر این روسیه مجبور شد تا ۲۵ هزار سرباز روس را به منطقه اعزام نماید تا درگیر جنگ‌های پارتیزانی شوند. جناح مخالف تاجیکستان که از سوی اقوام تاجیک و مجاهدین همدرد افغانستان حمایت می‌شد به‌نظر می‌رسید برای ادامه جنگ تا چند سال دیگر به حد کافی قدرت مقاومت داشته باشد. لذا روسیه نتیجه گرفت که اگر مخالفان دولتی تاجیکستان همانجا متوقف نشوند بزودی خودشان در مرزهای روسیه خواهند ماند و مسکو با مشکلات فزاینده هجوم مواد مخدر از این منطقه به فدراسیون روسیه روبرو خواهد شد. با توجه به چنین مشکلاتی، روسیه رهبران آسیای مرکزی را تحت فشار قرار داده که از حقوق اقلیت روس بخوبی محافظت نمایند و در غیر این صورت مسکو از هرگونه کمکی مضایقه خواهد نمود.



۳. اهمیت تسلیحات هسته‌ای قزاقستان برای روسیه

قزاقستان به‌عنوان تنها جمهوری صاحب سلاح هسته‌ای در آسیای مرکزی مطرح است که روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تلاش کرده که تسلیحات آن را تحت کنترل خود درآورد. قرائنی وجود دارد مبنی بر اینکه روند تجدید یکپارچگی استراتژیک روسیه بتدریج شکل می‌گیرد. این روند از اوایل سال ۱۹۹۵ با هدف دستیابی به یک فضای مشترک نظامی و استراتژیک آغاز گردید و در ژانویه همین سال با بیانیه مشترک بین روسیه و قزاقستان مبنی بر تشکیل یک نیروی ضربتی مشترک ادامه یافت. سپس در ۲۶ مه ۱۹۹۵، موافقتنامه‌ای مبنی بر استقرار نیروهای مرزی روسیه در مرزهای خارجی بین روسیه، روسیه سفید، قزاقستان، قرقیزستان، ارمنستان، گرجستان و تاجیکستان در مینسک به امضا رسید. رهبران روسیه تأکید نمودند که قرار است جامعه دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع حمایت مشترک و مؤثر (به رهبری روس‌ها) از مرزهای جامعه مذکور و استفاده مشترک از سازمان‌های نظامی و عملیات مشترک تولید تجهیزات را تصویب کنند.^۱ چنین مسأله‌ای نشانگر آن است که روسیه هنوز به نقش برادر بزرگتری خویش قایل است و با توجه به منافع مشترکی که بین جمهوری‌های CIS وجود دارد می‌تواند به‌عنوان حافظ صلح و ثبات در منطقه مطرح گردد. بدیهی است که برای اهداف دفاعی و نظارت بر استخراج منابع غنی زیرزمینی که در برخی از جمهوری‌های سابق وجود دارند به حفظ یا ایجاد پایگاه‌های نظامی می‌پردازد.

۴. حصار افراط‌گرایی اسلامی

خلاء سیاسی - استراتژیک به‌وجود آمده از شکست ایدئولوژی کمونیسم و تبلیغات شدید غرب علیه رادیکالیسم اسلامی، روسیه را بر آن داشت تا بنیادگرایی را به‌عنوان یک خطر عمده بر علیه منافع ملی قلمداد نماید و در این خصوص اقدامات امنیتی ویژه‌ای را تدارک ببیند. در چنین نگرشی، آسیای مرکزی به‌عنوان یک میدان کارزار و بازی بزرگ، وانمود شده بود که همواره می‌توانست از طرف کشورهای اسلامی مورد تهدید قرار گیرد. حتی از

۱. بلک ویل، برایت وایت و تاناکا، «منافع ملی روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، دوره سوم، شماره ۲۳ پاییز ۱۳۷۷، صص ۵۷-۵۶.



زمان سلطه کمونیست‌ها، مسکو به جهان اسلام در مرزهای جنوبی به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت و یکپارچگی دولت شوروی می‌نگریست. منافع روسیه با ناسیونالیزم در حال توسعه قومی - سرزمینی که گاه از طرف اسلام‌گرایان افراطی تحریک می‌شوند در تضاد قرار دارد و همین موجب تضعیف اقلیت روس در کشورهای جدیدالتأسیس می‌شود. این تصور که یک جنوب آسیب‌پذیر ممکن است همواره منافع روسیه را به‌خطر اندازد هنوز وجود دارد. خطر بحران در تاجیکستان، این هراس را در بین سیاستمداران روسی به‌وجود آورد که ممکن است این بحران تبدیل به جنگی همانند جنگ افغانستان شود و یا با تأسیس یک دولت اسلامی در تاجیکستان، خطر افزایش نفوذ بنیادگرایی اسلامی در منطقه به‌وجود آید. لذا ضرورت امنیت در مرزهای جنوبی مورد تأکید قرار گرفت و نیروهای روسی بدین منظور به منطقه اعزام گردیدند. پس از برقراری ثبات در منطقه، طرفداران نظریه اوراسیایی توصیه کردند که اسلام نباید به‌طور کلی مورد مخالفت قرار گیرد و باید حفظ و کنترل شود و در صورت امکان از نفوذ آن کاسته گردد. از سوی دیگر، این نگرش در بین آتلانتیک‌گرایان هم مطرح شده که با توجه به همگونی منافع، غرب به روسیه قدرت خواهد داد تا تهدید اسلام را به نمایندگی از جهان غرب محدود نماید. بنابراین روسیه به دنبال آن است که تهدید به اصطلاح اسلامی را به‌عنوان زمینه مشروعیت جهت مداخله در حوزه نفوذ قبلی خود تحت عنوان «دکترین جدید مونرووسکی» به کار گیرد. سیاست خارجی روسیه به دنبال اطمینان از حصول این هدف است که اسلام سیاسی به آن حد از رشد نرسد که منافع آنها را در معرض خطر قرار دهد. و به نفوذ آنها لطمه وارد سازد.

۵. تداوم جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و تجدید همگرایی اقتصادی، سیاسی - استراتژیک در منطقه

در ۸ دسامبر ۱۹۹۱ جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) با عضویت کشورهای اوکراین، روسیه، بیلوروس، مولداوی، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ارمنستان تشکیل شد. این جامعه مبتنی بر دو دیدگاه عمده از طرف اوکراین و روسیه بود. اوکراینی‌ها معتقد بودند که تشکیل CIS ابزاری برای گذر از یک مرحله



انتقالی به دوران استقلال جمهوری‌هاست در حالی که روس‌ها می‌پنداشتند که CIS اتحادیه‌ای است که تنظیم و هماهنگی روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی را برعهده دارد و روسیه نیز در پی بهبود بخشیدن به روابط نزدیک این جمهوری‌هاست. اقتصاد باقی‌مانده از نظام برنامه‌ریز متمرکز شوروی سابق در آسیای مرکزی سبب وابستگی شدید این جمهوری‌ها به یکدیگر شده است. مسکو با کمک‌های فزاینده به آسیای مرکزی شوروی سعی نموده بود تا از عقب‌ماندگی این منطقه جلوگیری نماید و پس از فروپاشی هم به منظور حفظ و تداوم جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع سوسیالیستی خود (حدود ۵ تریلیون روبل) پرداخت کرده است. بدهی‌های مذکور نشان می‌دهد که هنوز این جمهوری‌ها به روسیه وابسته‌اند و باید با روسیه همکاری نزدیک اقتصادی داشته باشند. همچنین رهبران آسیای مرکزی پیوند با مسکو را حافظ امنیت، موقعیت و اقتدار خود می‌دانند و در این خصوص بارها به تجدید همگرایی سیاسی - استراتژیک در منطقه اشاره نموده‌اند.

با توجه به اهداف فوق و در ادامه بحث راجع به دومین دوره سیاست‌گذاری روسیه در آسیای مرکزی (۹۵-۱۹۹۳) باید متذکر شد که رفتار روسیه با غرب در سال ۱۹۹۳ دستخوش تحول گردید که می‌توانست با منافع روس‌ها مغایرت داشته باشد. یوگنی پریماکوف در گزارشی به رهبران روس اشاره نمود که حکومت‌های غربی و اسلامی سعی در توسعه نفوذ خودشان در مناطق شوروی سابق دارند. دولت‌های آسیای مرکزی بخصوص تاجیکستان و ازبکستان تحت تأثیر آشوبهای افغانستان واقع شده‌اند و این براساس تحریکات دولت‌های خارج از منطقه صورت گرفته است. در همین سال، بیانیه‌های رسمی روسیه در ارتباط با قلمروهای سابق شوروی بیشتر نظامی شد. روسیه قادر به ادامه یک سیاست فعال و مداخله‌گر نبود، لذا شکافی بین اهداف این کشور و توانایی‌های آن به وجود آمده بود. سیاست روسیه در مورد جنگ تاجیکستان (۹۵-۱۹۹۳) رشد چنین شکافی را به تصویر می‌کشد. چنین قضیه‌ای موجب شد تا روسیه به حمایت از یک طرف درگیر در جنگ داخلی تاجیکستان بپردازد و از آن به‌طور کامل حمایت نماید تا برای بقایش به روسیه وابسته گردد. در اواخر این سالها، روسیه برای حل مشکل از یک سیاست تهاجمی (غلبه نظامی) به سیاستی منعطف‌تر (مذاکره) روی آورد. شاید با شروع جنگ چچن در سال ۱۹۹۴، رهبران



سیاسی - نظامی روسیه به نقطه ضعف‌های این کشور پی بردند. روس‌ها بتدریج دولت تاجیکستان را تحت فشار قرار دادند که با احزاب سیاسی مخالف به گفتگو بپردازد و نهایتاً قرارداد صلح در ژوئن ۱۹۹۷ بین طرفین امضا گشت.

دوره سوم سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی از سال ۱۹۹۶ آغاز می‌گردد که به دوره جستجوی عملی برای ارائه راه‌حل‌ها در جهت حل مشکلات، معروف شده است. در ژانویه همان سال، یوگنی پریماکوف به‌عنوان وزیر امور خارجه روسیه منصوب شد تا سیاست جدید خود را مبتنی بر دیدگاه و بازی با حاصل جمع جبری صفر، دنبال نماید. با پیروزی مجدد یتسین در انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن اصلاح‌گرایانی همچون «آنا تولی چوبایس» و «بوریس نمتسوف» در مارس ۱۹۹۷ گرایش به سمت انتخاب استراتژی اقتصادی در قبال کشورهای منطقه تقویت شد. دولت جدید ضمن تأکید بر اولویت رشد اقتصادی و رفاه‌های اقتصادی در روسیه، از فرصت‌های اقتصادی پیش‌آمده و گسترش روابط تجاری با کشورهای واقع در این منطقه (جنوب و شرق روسیه) غفلت نکرد.

به‌طور کلی سیاست خارجی روسیه نسبت به منطقه در سال ۱۹۹۶ به یک دید ژئواکونومستی تبدیل شد و رهبران روسیه بدین نتیجه رسیدند که دوره اتحاد‌های چندجانبه سپری شده و لازم است برای مقابله با نفوذ روزافزون غرب، فعالانه در طرح‌های اقتصادی منطقه شرکت کنند. اما روسیه از لحاظ اقتصادی توانایی کافی برای رقابت با رقبای قدرتمند دیگر در منطقه را ندارد. لذا باید از تنها اهرم نفوذ در منطقه که کنترل بر راه‌های انتقال منابع انرژی این کشورهاست، استفاده نماید. از طرف دیگر، بتدریج بازیگران جدیدی از قبیل گروه‌های مالی و اقتصادی، صاحبان صنایع بزرگ، شرکت‌های نفت و گاز و رهبران محلی این کشور، وارد صحنه سیاست خارجی روسیه می‌شوند که گاهی اوقات به‌طور مستقل از دولت روسیه عمل می‌کنند. این امر موجب پیچیدگی و بلا تکلیفی سیاست این کشور در قبال منطقه شده است.

تعامل یا تقابل آمریکا با روسیه

آمریکا با توجه به اهداف و منافع‌ی که در آسیای مرکزی دنبال می‌کند سعی بر تقویت ارزش‌های اقتصاد بازار از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری در منطقه است. مقاصد مشترک



آمریکا و روسیه نه تنها حول محور ثبات سیاسی در منطقه بلکه در پی اقدامات اقتصادی مشترک با یکدیگر هستند. در این خصوص، شرکت‌های متعدد آمریکایی سعی نموده‌اند تا با سرمایه‌گذاری‌های قابل ملاحظه در منطقه، آنجا را به‌عنوان مکان مناسبی برای حوزه نفوذ خویش در آینده درآورند. روسیه هم تلاش نموده تا با اعطای سوبسیدها، به نفوذ اقتصادی سابق خویش ادامه دهد.

رابطه روسیه با غرب به دلیل اختلاف‌نظر در بین سیاستمداران روسی همواره دستخوش تحول بوده است. نظریه «مشارکت متحد» به‌عنوان نخستین مرحله رابطه بین روسیه و غرب مطرح می‌گردد. در دوران شوروی سابق، منافع ملی روسیه طوری تنظیم شده بود که با واکنش‌های ملی‌گرایی در مقابل غرب و نیاز به حفظ اتحاد منطقه‌ای و ارضی تطابق یابد. در وضعیت کنونی هنوز هم دولتمردان روسی برحق خود در حفظ تمامیت ارضی روسیه تأکید دارند؛ ولی به شیوه‌هایی متوسل شده‌اند که برای غرب غیرقابل قبول است. نهایت اینکه مسکو برای منحرف ساختن فشار غرب به یک استراتژی ضد موازنه‌ای دست زده است تا بدین‌وسیله به قدرت نفوذ همپای غرب دست یابد و آسیب‌پذیری خود را در مقابل خواسته‌های غرب کاهش دهد. گرایش روسیه در جهت تقویت روابط با چین و جمهوری اسلامی ایران در راستای جستجو برای چنین قدرت نفوذی انجام می‌گیرد و ادعای کاهش سلاح‌های استراتژیک از طرف روسیه و غرب واهی به‌نظر می‌رسد. لذا تحلیل‌گران معتقدند که سیاستمداران روسی به‌دنبال اتخاذ همان سیاست‌هایی هستند که اتحاد جماهیر شوروی سابق با غرب داشت و خواهان آن هستند که اهداف و منافع خود را در اروپا و در هر کجای دیگر با آن تطبیق دهند.

استراتژی روسیه در قالب رقابت ژئوپلیتیک به صورت توازن دیپلماتیک و سیاسی بر علیه غرب و ماجراجویی نظامی است. آنچه مشهود به‌نظر می‌رسد این است که غرب آمادگی کامل برای رقابت با روسیه را دارد اما در قالبی که مسکو به‌عنوان دشمن محسوب نگردد. مسأله رقابت با غرب رشد ملی‌گرایی در روسیه را به‌دنبال داشته و می‌تواند این کشور را با بحران مواجه سازد. از طرف دیگر، تغییر و تحولات داخلی روسیه برای غرب حائز اهمیت است و بر مبنای آن می‌تواند سیاست‌های آتی خود را پیش‌بینی نماید.



نتیجه

درست وقتی که ایالات متحده درصدد اصلاح یک دید تازه به اهداف ملی اش می‌باشد آسیای مرکزی نیز همان کار را انجام می‌دهد. با خاتمه جنگ سرد، اکنون می‌توان آسیای مرکزی را به عنوان یک کل در نظر گرفت. روسیه همواره بزرگترین رقیب آمریکا در آسیای مرکزی می‌باشد. در حال حاضر، روسیه ادعای ابرقدرتی جهان را ندارد ولی ظاهراً می‌تواند نقش ابرقدرت منطقه‌ای را داشته باشد. با ایجاد امنیت و ثبات در آسیای مرکزی منافع آمریکا تأمین می‌گردد. همچنان که جمهوری‌های آسیای مرکزی درصدد توسعه اقتصادی، سیاسی خویش بوده و در برقراری روابط تازه در صحنه بین‌المللی سعی دارند، در بسیاری از مشکلات جهانی نیز سهیم خواهند بود. مشکلات این فرآیند با صحنه کنونی جهان که در آن ناسیونالیسم خصمانه و تعیین دوباره مرزها یک محیط بی‌نظمی را برای تمام ملل بوجود آورده است، تشدید می‌شود.

آمریکا دارای منافع بسیاری است که اغلب با دیگر کشورها در آن سهیم می‌باشد. آمریکا در جهت تثبیت منافع خویش تلاش می‌نماید تا از گسترش تسلیحات هسته‌ای و رشد اسلام سیاسی رادیکال ضدغربی در منطقه جلوگیری نماید. روند مثبت راهبرد توسعه نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی تعمیم و گسترش فضای دموکراسی، رشد حقوق بشر، حفاظت محیط زیست جهانی و اقتصاد بازار آزاد است که در زمینه اقتصادی طوری عمل نموده تا شرایط برای استثمار منابع و مواد خام کشورهای آسیای مرکزی فراهم گردد و از سوی دیگر شرایط مساعد برای نفوذ تجارت و سرمایه آمریکایی در اقتصاد منطقه مهیا شود. سیاستمداران آمریکایی امیدوارند که ایالات متحده قادر باشد تا نقشی سازنده و معنی‌دار در کمک به کشورهای آسیای مرکزی برای مذاکره در مورد مشکلات خطرناک نظم نوین جهانی دوران پس از جنگ سرد داشته باشد، اما تا چه حد بدان نایل گردد هنوز مشخص نیست.